

شناخت و تحلیل هر چه کاملتر روند موجود تحولات اقتصاد سیاسی بین المللی می باشد و دیگر نمی توان اصول و مبانی روابط نظامی و استراتژیک بین المللی را که شاخص اصلی نگرش دو قطبی به سیستم بین المللی تا قبل از پایان جنگ سرد بود به عنوان اصول اولیه و زیربنایی شناخت روابط بین المللی پذیرفت. در این مقاله در پی بررسی و تحلیل جنبه های اقتصادی و تجاری روابط متقابل میان دو روند منطقه ای شدن و جهانی شدن اقتصاد بین المللی هستیم.

موج جدید و فزاینده منطقه ای شدن روابط اقتصادی و تجاری بین المللی

تحولات عمده و فراگیر سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیکی بین المللی تعاریف جدیدی از توسعه منافع اقتصادی و تجاری کشورها در گرایش به سمت منطقه ای کردن روابط اقتصادی خود مطرح ساخته است. از اهم این تحولات که تأثیرات مهمی در منطقه ای کردن روابط اقتصادی و تجاری بین المللی داشته است، می بایست از جهانی شدن فزاینده اقتصاد و گسترش وابستگی متقابل (interdependence) در سطح سیستم بین المللی، تغییرات مربوط به طبیعت رقابت های اقتصادی و بهره وری تولیدی بین المللی (international productivity)، پایان سیستم نظامی گری و استراتژیک دو قطبی، افول نسبی اقتدار و مشروعیت جهانی آمریکا، ظهور و توسعه سیستم تجاری و بین المللی سه قطبی که مراکز اصلی آن در اروپا، آسیای جنوب شرقی و قاره آمریکا است و بالاخره بازتاب حضور گسترده اقتصادی و سیاسی کشورهای جدید صنعتی، نام برد.

در چارچوب روابط اقتصاد بین المللی و بویژه پس از پایان دوران جنگ سرد، روند جهانی شدن هر چه بیشتر دولت ها را به تلاش در جهت ورود گسترده تر و همه جانبه تر در دسته بندی های منطقه ای بویژه برای افزایش قدرت مانور اقتصادی خود ترغیب نموده است. ورود در دسته بندی های منطقه ای همچنین می تواند ظهور و رشد هویت سیاسی و منطقه ای جدیدی را در قالب تار

در حال حاضر، دو گرایش عمده سیستم اقتصاد بین المللی را تحت تأثیر خود قرار می دهند: از یک سو تمایلات روند جهانی شدن اقتصاد (globalization) یا جهان گرایی اقتصادی (globalism)؛ و از سوی دیگر، منافع و گرایش های معطوف به منطقه گرایی اقتصاد بین المللی (regionalism) یا منطقه ای شدن روابط اقتصادی و تجاری (regionalisation). تا به حال نوشته های عمده ای در چارچوب اقتصاد سیاسی بین المللی سعی کرده اند رابطه متقابل موجود میان این دو گرایش را بررسی کنند. این رابطه بیانگر وجود عامل مهمی است که بر روند تحولات و هدایت نظم اقتصادی بین المللی در دوران پس از جنگ دوم جهانی و خصوصاً پس از مذاکرات جهانی دورارو گونه تأثیر بسزایی داشته است. هدف از این نوشته، بررسی و تحلیل نکته ها و حقایق مهمی است که هر کدام به نوعی رابطه استراتژیک و حیاتی میان دو گرایش منطقه ای شدن و جهانی شدن اقتصاد بین المللی را تبیین و تفسیر می کنند. این امر ما را در شناسایی تأثیرات متقابل و متفاوت این دو گرایش بر یکدیگر و تضادهای احتمالی میان آنها کمک خواهد کرد. در این راستا، پرسش این است که اساساً روند جهانی شدن اقتصاد بین المللی بر گرایش به سمت منطقه ای کردن روابط اقتصادی و تجاری در گوشه و کنار جهان چه تأثیرات مهمی داشته است؟ آیا تحولات و نتایجی که از منطقه ای کردن روابط اقتصاد جهانی حاصل می شود روند جهانی شدن اقتصاد بین المللی را سرعت می بخشد یا برعکس آن را کند می کند و مانع رشد روزافزون آن می گردد؟

در این مرحله از بحث لازم است یادآوری کنیم که جهانی شدن اقتصاد، بویژه در شکل و طرح جدید آن می بایست در غالب و چهارچوب سیستم بین المللی پس از دوران جنگ سرد قرار داده و تحلیل و بررسی شود. زیرا به دنبال سپری شدن این دوران، اساساً اصول تفکرات و چارچوب استدلال های اقتصادی بیش از پیش بر روابط بین المللی حاکم گشته و گسترش یافته است و تقریباً تمام سیستم بین المللی از دریچه ای جدید تحلیل و تفسیر گشته است. باید اذعان نمود که درك صحیح و همه جانبه سیستم بین المللی نیازمند

دیالکتیک جدید سیستم اقتصادی سیاسی بین المللی: جهانی شدن اقتصاد و منطقه گرایی اقتصادی و تجاری

دکتر حسین پوراحمدی میبدی
- عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

ویرایش از بخش پژوهش و ترجمه ماهنامه

و پودهای ضروری حضور قدرت ملی و منطقه‌ای در سطح بین‌الملل به دنبال داشته باشد. به بیانی دیگر، سیاست‌های جهانی آزادسازی گسترده‌تر روابط تجاری و اقتصادی سبب بازگشت عامل «جغرافیا» به عنوان عامل شکل‌دهنده به ساختار تمرکز فعالیت‌های اقتصادی گردیده است.^۱ بدین ترتیب، روند منطقه‌ای شدن روابط اقتصادی و تجاری می‌تواند به عنوان ابزاری ارزیابی و تحلیل گردد که در جهت حفظ و حراست از منافع اقتصادی ملی در سطح سیستم متحول بین‌الملل به کار گرفته می‌شود.

اولین موج منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی و تجاری پس از جنگ دوم جهانی در اروپا بر خاست. ایالات متحده آمریکا از منطقه‌گرایی اروپا در دهه ۱۹۵۰ حمایت همه‌جانبه‌ای کرد که این خصوصاً به منظور تشویق اروپای غربی به ورود در گردونه همکاری متقابل و در چارچوب نظم هژمونیک چندجانبه و کثرت‌گرایی (multilateral hegemonic order) بود که آمریکا پس از پایان جنگ دوم جهانی بنیان نهاده بود. اما با نهادینه شدن این نظم جهانی، آمریکا اساساً هر گونه منطقه‌گرایی را خصوصاً در روابط تجاری و اقتصادی خارجی خود نفی کرده و صرفاً مذاکرات اقتصادی و تجاری کثرت‌گرا را تحکیم بخشیده است. از دهه ۱۹۸۰ و بویژه در دهه ۱۹۹۰، موج جدید منطقه‌ای کردن روابط تجاری و اقتصادی بطور فزاینده و گسترده‌ای نمایان شده است. در این میان، روند منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی در جهت بهره‌مندی از اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای بطور فزاینده‌ای در سیاست خارجی ایالات متحده و سایر کشورهای بزرگ صنعتی بطور خاص، و کشورهای در حال توسعه بطور عام از جمله در غالب «قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی» (NAFTA) «همکاری اقتصادی آسیای پاسیفیک» (APEC) و «اتحادیه تجارت آزاد آمریکای لاتین» (MERCOSUR) صورت پذیرفته است. در سطح تحلیل ثوریک، موج جدید منطقه‌ای شدن روابط تجاری و اقتصادی خارجی را می‌توان به طرق مختلف ارزیابی کرد:

۱- منطقه‌گرایی اقتصادی همچون یک عکس‌العمل و مقاومت گسترده به منظور رویایی با اثرات و روند

جهانی شدن اقتصاد؛^۲ ۲- منطقه‌گرایی اقتصادی چونان مرحله مقدماتی حرکت به سمت جهانی کردن روابط تجاری و اقتصادی خارجی و به منظور اولویت بخشیدن و تسریع اتحاد اقتصادی جهانی؛^۳ ۳- یک انتخاب استراتژیک (برای آمریکا) در قبال مسائل و مشکلاتی که تحولات سیستم اقتصاد بین‌الملل ایجاد کرده است.^۴ در این نوشتار کوتاه، سعی داریم در ابتدا مفاهیم اقتصادی دو گرایش عمده جهانی شدن و منطقه‌ای شدن روابط تجاری و اقتصادی بین‌المللی را توضیح دهیم. سپس به تحلیل اثرات جهانی شدن اقتصاد بر تسریع و رشد گسترده گرایش‌های متفاوتی خواهیم پرداخت که به سمت منطقه‌ای کردن اقتصاد می‌روند و آن را در جهت تقویت عکس‌العمل یا مقاومت در برابر جهانی شدن اقتصاد به کار می‌گیرند.

جهانی شدن اقتصاد و منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی و تجاری بین‌المللی

جهانی شدن اقتصاد پدیده‌ای بسیار مهم، اساسی و جدید است که بویژه در تحلیل طبیعت و ساختار نظم اقتصادی و سیاسی بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد مورد استناد قرار می‌گیرد. گروهی از صاحب‌نظران و دانشمندان سیاست و اقتصاد بین‌الملل معتقدند که جهانی شدن اقتصاد مربوط به مجموعه‌ای از عوامل و عناصر جهانی و بین‌المللی می‌شود که در صدد عمومی کردن و تسریع ارتباط متقابل و وابستگی متقابل میان دولت‌ها و نیز میان جوامع مدنی در سطح سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر آمده‌اند.^۵ در سطح تحلیل و دیدگاه صرفاً اقتصادی، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) عنوان می‌دارد که جهانی شدن اقتصاد اساساً معرف روندی است که دربرگیرنده گسترش و توسعه تجارت بین‌الملل و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، بین‌المللی شدن روزافزون بازارهای پولی، مالی و اعتباری و نیز رشد و گسترش بازارهای سرمایه خارجی می‌باشد.^۶ در این چشم‌انداز، جهانی شدن اقتصاد به عنوان فرایند اتحاد جهانی از اقتصادهای بخشی (sectorial economies) معرفی می‌شود که در عین حال متضمن رخنه متقابل (Interpenetration)

○ درک صحیح و همه‌جانبه سیستم بین‌الملل نیازمند شناخت و تحلیل هر چه کاملتر روند موجود تحولات اقتصاد سیاسی بین‌الملل است و دیگر نمی‌توان اصول و مبانی روابط نظامی و استراتژیک بین‌الملل را که تا پیش از پایان جنگ سرد شاخص اصلی نگرش دوقطبی به سیستم بین‌الملل بود به عنوان اصول اولیه و زیربنایی شناخت روابط بین‌الملل پذیرفت.

○ در چارچوب روابط بین‌الملل و بویژه پس از پایان دوران جنگ سرد، روند جهانی شدن هر چه بیشتر دولت‌ها را به تلاش در جهت ورود گسترده‌تر و همه‌جانبه‌تر در دسته‌بندی‌های منطقه‌ای برای افزایش قدرت مانور اقتصادی خود ترغیب نموده است.

و بسیار عمیق اقتصادهای ملی در یکدیگر و نیز شامل رقابت مستقیم و بسیار پیشرفته میان آنها می‌باشد.^۷ به نظر مک‌ایوان (A. MacEwan)، روند جهانی شدن اقتصاد به سوی توسعه و توزیع گسترده‌تر، آزاد و بین‌المللی و البته بدون حد و مرز روابط و مبادلات تجاری و اقتصادی می‌باشد.^۸

پل کروگمن (Paul Krugman) که از دانشمندان برجسته اقتصاد کلان است، جهانی شدن اقتصاد را همچون یک اقبال و به‌عنوان گشایش گسترده بازارهای ملی به روی تجارت بین‌المللی تعریف می‌کند؛ گشایشی که تمام قدرت و فشارهای ساختاری خود را در جهت اتحاد و ادغام تنگاتنگ و بی‌نظیر بازارهای جهانی به کار می‌گیرد.^۹ عوامل دیگری به‌عنوان عوامل مهم رشد روند جهانی شدن اقتصاد به‌عنوان بازگشایی بازارهای ملی و جهانی اضافه می‌گردد. گروهی از دانشمندان اقتصاد سیاسی بین‌الملل، عواملی را از قبیل رشد و گسترش روزافزون وابستگی متقابل در سطح سیستم اقتصاد بین‌الملل، از میان رفتن فزاینده مرزهای بازارهای ملی و منطقه‌ای، اتحاد و ادغام ساختاری شرکت‌ها و کارخانه‌های چندملیتی، افزایش همکاری‌های بین‌المللی میان قدرت‌های بزرگ اقتصادی و تکنولوژیکی، توسعه بیش‌ازپیش ساختار اطلاعات جهانی که سبب اتصال همه‌نقاط جهان به هم می‌شود، برای توضیح روند جهانی شدن اقتصاد شناسایی کرده‌اند.^{۱۰}

در چارچوب روند جهانی شدن اقتصاد، تسریع روند بین‌المللی شدن اقتصاد و تولید (به‌عنوان مرحله‌مقدماتی جهانی شدن اقتصاد و از عوامل عمده رشد نهایی سیستم سرمایه‌داری) و نیز رشد انفجار آمیز جریان انتقال سرمایه‌های جهانی و بین‌المللی همگی سبب ترویج و توسعه استراتژی‌های زیربنایی و کلان ملی در جهت آزادسازی تجاری و اقتصادی شده‌اند. در ثوری، این مهم اساساً با هدف بهبود و رشد رقابت اقتصادی جهانی انجام شده است. در اینجا باید یادآوری کرد که براساس دیدگاه‌های ثوری اقتصاد کلاسیک، افزایش قدرت رقابت اقتصادی در پی اصلاح و ترقی مزیت‌های اقتصادی و تولیدی نسبی اقتصادهای ملی، در نهایت سبب بالا رفتن هر چه بیشتر سطح زندگی در کشورهای مورد بحث

می‌شود. این امر بنوبه خود بیانگر نقش مهم و استراتژیکی است که افزایش قدرت رقابت اقتصادی می‌تواند در جهت جذب فزاینده سرمایه‌های خارجی به کشور ایفا کند.^{۱۱} در این راستا، لازم است خاطر نشان سازیم که براساس یک مطالعه انجام شده و منتشر شده از سوی سازمان ملل متحد، آزادسازی اقتصادی و خصوصی سازی شرکت‌ها و صنایع دولتی نقش مهمی در روند رشد فزاینده بین‌المللی و تحرکات سرمایه‌های خارجی و تسریع امر اتحاد و جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل بازی کرده است.^{۱۲} در این چارچوب، برای نمونه روند جهانی شدن اقتصاد سبب کاهش بی‌سابقه موانع اقتصادی و تجاری موجود بر سر راه توسعه آزاد روابط اقتصاد بین‌الملل شده است. همچنین بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۶، سطح متوسط تجارت جهانی کالاها ساخته شده ۸ درصد و سطح متوسط تجارت جهانی در بخش خدمات ۷ درصد افزایش داشته است.^{۱۳}

به‌منظور توضیح چگونگی بهره‌مندی مؤثر و واقعی از نتایج مثبت روند جهانی شدن اقتصاد، باید یادآوری کرد که در عمل و در نظر چنین انگاشته می‌شود که جابجایی بین‌المللی و آزاد منابع اقتصادی شامل سرمایه، نیروی کار و تولید، و رقابت اقتصادی جهانی که همگی از عوامل زیربنایی جهانی شدن اقتصاد می‌باشند، سبب تشویق و تقویت همکاری‌های اقتصادی و تکنولوژیکی میان سیستم‌های اقتصادی کشورهای شرکت کننده می‌شود. براساس دیدگاه‌های اقتصادی کلاسیک و نئو کلاسیک، رقابت اقتصادی و تولیدی جهانی بسیار متفاوت از تنازعات سنتی است که در سطح بین‌الملل و تا پایان دوران انقلاب صنعتی و رشد و شکوفایی اقتصادی قرن هیجدهم و نوزدهم و حتی تا اوایل قرن بیستم امری نسبتاً همه‌گیر بود. همچنین این رقابت اقتصادی و تولیدی از اختلافات میان شرکت‌ها و کارخانه‌هایی که در زمینه مشترک فعالیت می‌کردند و در سطح ملی یا بین‌المللی با هم در تضاد بودند بسیار متفاوت است. آنگونه تنازعات و تضادهای اقتصادی و تولیدی اساساً در شرایط خاصی رخ داده و خواهند داد؛ شرایط مبتنی بر سیاست اقتصادی حمایت از تولیدات داخلی (economic protectionism) و

سیاست اقتصادی موازنه بازرگانی و نیز شرایط مربوط به رقابت ناقص که همگی از اصول اقتصادی سیستم‌های بسته و ملی گراست. اینگونه سیاست‌های اقتصادی اساساً بر پرداخت یارانه‌های دولتی در جهت حفظ منافع شرکت‌ها و صنایع ملی و منطقه‌ای که از قدرت رقابت اقتصادی و تولیدی پایین تری نسبت به صنایع و شرکتهای خارجی برخوردار هستند استوار است.

اما در مورد منطقه‌ای شدن روابط اقتصادی و تجاری باید اذعان داشت که تا به حال تعاریف متفاوت و گوناگونی جهت تشریح و توضیح این فرایند مهم که خصوصاً در سطح سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای دارد، ارائه شده است. بعضی از نویسندگان روند منطقه‌ای شدن را از دیدگاهی بسیار گسترده طرح و تحلیل می‌کنند. از دید این دسته از نویسندگان، این روند در درون یک منطقه جغرافیایی مشخص ایجاد می‌شود و رشد و گسترش می‌یابد که در آن دولتهای گوناگون و متفاوت مجموعه‌ای از ارزشهای مشترک را در سطح روابط اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و حتی علمی خود تحت عنوان اصول و ارزشهای زیربنایی و ساختاری مبنای قرار داده و آن را پذیرفته‌اند. دولتهای روابط خارجی و سیاستهای اقتصادی خود را در سطح منطقه و به صورت مشترک و هماهنگ در سطح بین‌الملل بر اینگونه اصول و ارزشهای زیربنایی و ساختاری که متفقاً از سوی همه آنها پذیرفته شده است بنا می‌نهند و در جهت رفع مشکلات منطقه‌ای خود کوشش می‌کنند. ۱۴ در این راستا، همچنین گفته شده است که وجود منافع مشترکی که تمامی کشورهای منطقه مورد بحث به آن اذعان دارند همکاری گسترده میان کشورهای مذکور را در جهت تأمین اینگونه منافع اساسی ایجاد و تقویت می‌کند. ۱۵ بر خورداری و پذیرش نوعی هویت مشترک نیز به عنوان یک عامل مهم و عنصر حیاتی معرفی شده است که می‌تواند در کنار سایر اجزاء لازم، منطقه‌ای شدن گسترده تر روابط اقتصادی و سیاسی را به دنبال داشته باشد و آن را تقویت کند. ۱۶ اما بویژه در سطح روابط اقتصادی و تجاری بین‌الملل، منطقه‌ای شدن بر تمرکز غیر متجانس روابط و تحرکات اقتصادی در درون یک محدوده

جغرافیایی پایه‌ریزی می‌گردد. در این سطح، منطقه‌ای شدن روابط میان مجموعه‌ای از دولتها پا می‌گیرد که یک دسته عوامل بر خاسته از نزدیکی جغرافیایی برای ایجاد و تقویت هر چه بیشتر همبستگی میان آنها وجود داشته یا در حال رشد باشد. ۱۷

در خصوص مهمترین اصول حاکم بر روابط و هماهنگی‌های منطقه‌ای، باید یادآور شد که اساساً عوامل تولید و مبادلات اقتصادی و تجاری هر منطقه تحت تأثیر مجموعه‌ای از قوانین و ضوابط تجاری تعرفه‌ای یا غیر تعرفه‌ای است که بر روابط میان کشورهای عضو آن منطقه و کشورهای عضو منطقه دیگر حاکم می‌باشد. اینگونه عوامل تحت عنوان هماهنگی‌ها و اصول تجاری که بنابر سرشت جغرافیایی خود تبعیض آمیز هستند ارزیابی و نگریده می‌شوند. ۱۸

به بیانی دقیقتر، در روابط، هماهنگی‌ها و مبادلات اقتصادی و تجاری منطقه‌ای، کشورهای عضو یک بلوک اقتصادی منطقه‌ای دارای یک مشخصه اساسی و مشترک هستند: آنها از عناوین، امتیازات، روابط و شرایط برگزیده و تبعیض آمیزی نسبت به کشورهای خارجی و غیر عضو برخوردارند. در یک چشم انداز عمومی، روابط و هماهنگی‌های اقتصادی و تجاری منطقه‌ای به صورتی که در نظریه‌های نئو کلاسیک تعریف شده است، بر اهداف زیر پایه‌ریزی می‌شود: ۱- ترفیع و رشد منطقه‌ای منافع حاصل از دولت رفاه از طریق افزایش درآمدها و کارآمدی سیستم تولیدی منطقه‌ای؛ ۲- امکان افزایش ظرفیت و قدرت سیاسی و اقتصادی اتحادیه‌های تجاری و اقتصادی منطقه‌ای برای مذاکره و گفتگو با سایر اتحادیه‌های منطقه‌ای یا با کشورهای خارجی بیرون از حیطه اتحادیه (به منظور فراهم کردن زمینه‌های پذیرش اعضای جدید)؛ ۳- زمینه‌سازی و تسهیل و افزایش سطح همکاری‌های سیاسی و اقتصادی در چهار چوب اتحادیه منطقه‌ای. ۱۹ و سرانجام در رابطه با سطح و نوع روابط و هماهنگی‌های اقتصادی و تجاری منطقه‌ای می‌توان مدلهای گوناگونی را معرفی کرد: ۱- همکاری متقابل در بخش‌های خاص تولیدی؛ ۲- مناطق آزاد تجاری؛ ۳- اتحادیه‌های گمرکی؛

○ سیاستهای جهانی
آزادسازی گسترده تر روابط
تجاری و اقتصادی سبب
بازگشت عنصر جغرافیا
به عنوان عامل شکل دهنده
به ساختار تمرکز فعالیتهای
اقتصادی گردیده است.

۴. بازارهای مشترک؛ ۵. اتحادیه‌های اقتصادی و سیاسی.^{۲۰}

اما در چارچوب اصول جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل که تا اینجا توضیح دادیم تعریف و تحلیل ما از منطقه‌ای شدن متکی و محدود به مجموعه‌ای گسترده ولی گوناگون از روابط و هماهنگی‌های اقتصادی و تجاری برگزیده در غالب اتحادیه‌های اقتصادی و گمرکی و نیز مناطق آزاد تجاری می‌باشد که اصول آن در میان دولتها به بحث و گفتگو گذاشته شده و از طریق مذاکرات منطقه‌ای پذیرفته شده باشد. اینگونه روابط و هماهنگی‌های اقتصادی و تجاری می‌تواند براساس مجموعه‌ای از شرایط و عناصر ناشی از مجاورت جغرافیایی موجود میان دولتها پایه‌ریزی شده باشد (مانند آنچه که در اروپای متحد و یا در آمریکای شمالی میان کانادا، آمریکا و مکزیک روی داده است) یا می‌تواند فاقد امتیاز مجاورت و نزدیکی میان کشورهای عضو باشد (مثل آنچه که در قالب توافق‌های اقتصادی و تجاری منطقه‌ای میان آمریکا و اسرائیل در سال ۱۹۸۵ ایجاد شده است).^{۲۱}

نباید فراموش کرد که تا به حال در جریان مذاکرات چندجانبه و کثرت‌گرای دور آروگوئه موفقیت‌های گسترده و چشمگیری حاصل شده است. این مذاکرات که در چارچوب اصول موافقتنامه عمومی تجارت و تعرفه (GATT) انجام شد و در نهایت در سال ۱۹۹۵ منجر به ایجاد سازمان تجارت جهانی (WTO) گردید سبب پیمودن قدم‌های اساسی و عمده‌ای در راه نهادینه کردن اصول جهانی شدن اقتصاد و تجارت شده است. اما با وجود این موفقیت‌ها، تاکنون به روند اقتصاد و تجارت جهانی چندجانبه و کثرت‌گرا به‌عنوان زیربنای اقتصاد جهانی آزاد ضربات مهم و قابل توجهی در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل وارد شده است. ضربات وارد شده بر توسعه‌رود جهانی شدن اقتصاد و ایجاد یک سیستم اقتصاد جهانی آزاد و بدون مرز ناشی از گسترش و تقویت منافع روزافزون موج جدید منطقه‌ای شدن اقتصاد می‌باشد.^{۲۲} در این راستا، بیان این نکته ضروری به نظر می‌رسد که طی دهه ۱۹۸۰ و خصوصاً دهه ۱۹۹۰، مشارکت روزافزون و در سطح عالی کشورها - چه کشورهای بزرگ صنعتی و چه

کشورهای نوصنعتی و حتی کشورهای در حال توسعه - در تحرکات آزادسازی اقتصادی و تجاری بویژه در چارچوب‌ها و سطوح منطقه‌ای نقش عمده‌ای در برگرداندن مسیر بسیاری از مذاکرات چندجانبه و کثرت‌گرا به سمت تسریع روند ایجاد و پایه‌ریزی بلوک‌های اقتصادی و تجاری جدید منطقه‌ای یا تقویت و نهادینه کردن بلوک‌های اقتصادی منطقه‌ای موجود داشته است.^{۲۳}

از بیان واقعیت‌های فوق و توضیح آنچه که پیرامون دیالکتیک موجود میان جهانی شدن و منطقه‌ای شدن اقتصاد بین‌الملل ارائه گردید، می‌توان نتیجه گرفت که تضعیف کثرت‌گرایی و چندجانبگی در مذاکرات اقتصادی جهانی و برعکس رشد روزافزون روابط تجاری و اقتصادی منطقه‌ای بیانگر گسترش نوعی مقاومت و ایستادگی در مقابله با فرایند جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل است. در چنین چشم‌اندازی از دیالکتیک نیروها و جریانهای موجود در سیستم اقتصاد بین‌الملل، نباید فراموش کرد که در عین حال ساختار تعادل میان گرایش به سمت جهانی شدن و منطقه‌ای شدن اقتصاد بین‌الملل بسیار آشکار اما فوق‌العاده پیچیده است. به بیانی دیگر، اگر چه پیشرفت‌های مهمی به سمت منطقه‌ای کردن بخش وسیعی از روابط اقتصادی و تجاری بین‌المللی حاصل شده است، اما نمی‌توان توسعه جهانی قطعی در سطح ساختارهای پولی و مالی و نیز تولیدی را که سبب ایجاد و تقویت روزافزون پیمان‌ها و اتحادهای جهانی میان دولتها و شرکتها و مؤسسات چندملیتی می‌شود، انکار کرد. این روند بی‌وقفه و پر قدرت بیانگر ابعاد وسیع و اهمیت چشمگیر گرایش به سمت جهانی شدن اقتصاد در سطح سیستم اقتصاد بین‌الملل می‌باشد.^{۲۴}

در چارچوب چنین چشم‌اندازی است که گروهی از هواداران روند جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل برای بیان دلایل عمده تسریع این روند، بیش از پیش بر ظهور سطوح عالی و ابستگی متقابل اقتصادی همراه با ملاحظات مربوط به مسائل و عناوین جدید جهانی تکیه می‌کنند. تکیه بر ظهور روزافزون معضلات، و عناوین جدید جهانی همچون تخریب مداوم محیط زیست، زمینه‌ها و

○ سازمان همکاری اقتصادی و توسعه: جهانی شدن اقتصاد معرف روندی است که دربرگیرنده گسترش و توسعه تجارت بین‌الملل و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بین‌المللی شدن روزافزون بازارهای پولی، مالی و اعتباری، و نیز رشد و گسترش بازارهای سرمایه خارجی می‌باشد.

ابعاد جدید نقض حقوق بشر و ادامه تنازعات سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی منطقه‌ای، با هدف نشان دادن اهمیت زائدالوصفی صورت می‌گیرد که تقاضای جدیدی را در جهت تقویت و توسعه نهادها و سازمانهای جهانی به دنبال می‌آورد.^{۲۵} تأکید بر تقویت و توسعه اینگونه نهادها و سازمانهای جهانی در راستای اهداف مربوط به حل مشکلات مشترک اقتصادی در سطح بین‌الملل قابل تحلیل می‌باشد. به بیانی دیگر، تقاضای جدید که به منظور تقویت و توسعه نهادها و سازمانهای جهانی پا گرفته است در پی تحکیم دوباره پایه‌های رژیم‌های اقتصادی، تجاری، سیاسی و حتی نظامی بین‌المللی می‌باشد و هدفش آن است که به نوعی همکاری بین‌المللی را در دوران گسترش بحران سیستم بین‌الملل و نظم جهانی هژمونیک چندجانبه و کثرت‌گرا تأمین کند. تئوری همکاری کثرت‌گرا (pluralist cooperation theory) که در زمان افول قدرت برتر جهانی و هژمونیک آمریکا و بروز بحران در سطح سیستم بین‌الملل، توسط هواداران رژیم‌های بین‌المللی ارائه گردیده است در پی آن است که نوعی قدرت برخاسته از تعاون، همکاری و اتحاد میان کشورهای بزرگ صنعتی را جایگزین قدرت یگانه و بلامنازع آمریکا بنماید.^{۲۶}

تأثیر روند جهانی شدن بر تسریع و رشد منطقه‌ای شدن اقتصاد بین‌الملل

در مورد اثرات مثبت و منفی روند جهانی شدن اقتصاد بر اقتصاد کشورها تاکنون تحلیل‌های گوناگون و متضادی ارائه گردیده است و در این زمینه اتفاق نظری میان نویسندگان و صاحب‌نظران اقتصاد سیاسی بین‌الملل وجود ندارد. در عمل، هواداران روند جهانی شدن اقتصاد بر این نکته تکیه دارند که در این روند می‌توان زمینه‌ها و احتمال ورود اقتصادهای توسعه‌یافته و اقتصادهای در حال توسعه را به درون یک سیستم واحد جهانی تجارت، پول و تولید به صورت اعضای برابر و بدور از هر گونه تبعیض میان آنها تقویت کرد. از نظر این دسته از نویسندگان، اتحاد اقتصادی جهانی به عنوان زیربنای روند جهانی شدن اقتصاد قابلیت آن را دارد که نتایج مثبت و منافع حاصل از تجارت و رشد

اقتصادی را به صورت برابر و یکسان برای هر دو طرف شرکت‌کننده (کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه) تضمین کند و افزایش دهد.^{۲۷}

اما، نباید فراموش کرد که هواداران جهانی شدن اقتصاد به هیچ وجه قادر نیستند مکانیزم‌هایی عملی عرضه دارند که بتواند به نوعی خطرات و نتایج و تأثیرات منفی اجتماعی-اقتصادی حاصل از ورود به حیطه اتحاد اقتصادی جهانی را خصوصاً در مورد کشورهای در حال توسعه یا کشورهای توسعه‌نیافته کاهش دهد. به اعتقاد نویسندگان حاضر در عمل، میزان نتایج مثبت ناشی از ورود هر یک از کشورها (چه کشورهای توسعه‌یافته و چه کشورهای در حال توسعه) به اتحاد اقتصادی جهانی اساساً و در درجه نخست بستگی به میزان قدرت و سطح رقابت‌پذیری اقتصادی و تولیدی این کشورها دارد. این موضوع بدین معناست که کشورهای بزرگ صنعتی اولین کشورهای هستند که می‌توانند از نتایج مثبت و منافع ناشی از جهانی شدن اقتصاد بهره‌مند گردند. اتحاد اقتصادی و تجاری میان کشورهای ثروتمند، یعنی کشورهای بزرگ صنعتی و توسعه‌یافته، و کشورهای در حال توسعه، و به ویژه کشورهای کمتر توسعه‌یافته که کمتر ثروتمند هستند یا فقیرند، سبب افزایش مجموعه‌ای از نابرابری‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به نفع گروه اول و به زیان گروه دوم خواهد گردید. چنین اتحاد اقتصادی جهانی نابرابری میان کشورهای غنی و فقیر سبب افزایش منافع حاصل از روابط آزاد تجاری و اقتصادی به نفع کشورهای گروه نخست و کاهش منافع و در مخاطره قرار گرفتن نتایج مثبت ورود به روابط آزاد اقتصادی بین‌المللی برای گروه دوم خواهد شد.

با توجه به توضیحات ارائه شده در فوق، می‌توان گفت که روند جهانی شدن اقتصاد سبب ایجاد دو پدیده کاملاً متضاد می‌گردد: از یک سو باعث تقویت و گسترش اتحاد اقتصادی و سیاسی کشورها در درون سیستم بین‌المللی می‌گردد و از سوی دیگر، منجر به بروز یا تشدید بی‌ثباتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در درون کشورهای عضو خواهد گردید. اصولاً، اینگونه بی‌ثباتی‌ها و اثرات منفی بنوبه خود سبب بروز و گسترش

○ در منطقه گرایی، دولت‌ها روابط خارجی و سیاستهای اقتصادی خود را در سطح منطقه و به صورت مشترک و هماهنگ در سطح بین‌الملل بر اصول و ارزشهای زیربنایی و ساختاری که از سوی همه آنها پذیرفته شده است بنا می‌نهند و در جهت رفع مشکلات منطقه‌ای خود کوشش می‌کنند.

واکش منفی و مقاومت کشورهای آسیب‌پذیر خواهد شد.

شکل‌گیری و سازمان‌یافتن اینگونه عکس‌العملها و مقاومت‌ها از سوی کشورهای آسیب‌پذیر در قالب ایجاد و گسترش فعالیتهای متنوع و منسجم و خصوصاً توسعه روابط اقتصادی و تجاری در چارچوب اتحادیه‌های منطقه‌ای نمایان می‌گردد.^{۲۸} به بیانی واضح‌تر، اساساً فعالیت در جهت منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی، تجاری و سیاسی نوعی ایستادگی و عکس‌العمل در برابر نتایج منفی احتمالی و تأثیرات ناپسند حاصل از رشد روند جهانی شدن اقتصاد بر اقتصادهای ملی کشورهای است که در سطح پایین‌تری از قدرت و رقابت‌پذیری اقتصادی و تولیدی قرار گرفته‌اند. در یک کلام، منطقه‌گرایی و تلاش در جهت منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی، تجاری و سیاسی می‌تواند نوعی ایستادگی در مقابل روند رو به رشد جهانی شدن اقتصاد تلقی گردد.

اگر چه از لحاظ تئوریک، جهانی شدن اقتصاد در پی افزایش مزیت‌های اقتصادی و تولیدی نسبی کشورهاست اما توجهاتی که به نفع منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی و تجاری صورت می‌گیرد همگی بر این نکته پافشاری می‌کنند که خطر احتمالی کاهش فزاینده قدرت اقتصادی و سطح رقابت‌پذیری اقتصاد ملی کشورها، بویژه اقتصاد درون یک سیستم آزاد اقتصاد جهانی امری انکارناشدنی است.^{۲۹} هواداران منطقه‌گرایی در پی آنند که بتوانند به نوعی از بروز یا میزان اینگونه خطرات احتمالی ناشی از جهانی شدن اقتصاد پرهیز کنند و برای رسیدن به این مقصود، توصیه می‌کنند که می‌بایست با حمایت از بازار تولید ملی تقویت موقعیت انحصارگونه این بازار را در سطح بازارهای منطقه‌ای دنبال کرد. این هدف همچنین از طریق ایجاد، تقویت و توسعه پیمانهای اقتصادی استراتژیک و دوطرفه میان کشورهای مورد بحث در سطح منطقه یا حتی در سطح بازارهای بین‌المللی امکان‌پذیر است. به بیانی دیگر، دیدگاه مربوط به منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی و تجاری اساساً در پی حفظ قدرت اقتصادی و سطح رقابت‌پذیری ملی و منطقه‌ای کشورهای ذی‌ربط

می‌باشد که از جهات مختلف به واسطه روند جهانی شدن اقتصاد مورد تهدید واقع شده است. جنبش‌های مقاومت منطقه‌ای در اروپا و آسیا با جهانی شدن اقتصاد بویژه مورد حمایت، تشویق و تقویت گروه‌های ذینفع ملی و شرکت‌ها و کارخانه‌های داخلی که از قدرت اقتصادی و سطح رقابت‌پذیری پایین‌تری در مقایسه با مؤسسات و شرکتهای خارجی قدرتمند برخوردار هستند، قرار می‌گیرند. می‌توان گفت که در یک دیدگاه عمومی و کلی، دستور کار منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی و تجاری عبارت است از حفاظت از بخشی از تولیدات و محصولات ملی کشورهای ذی‌ربط - یعنی تولیدات و محصولات کاربری که اساساً با بهره‌مندی از نیروی کار انسانی بیشتر به دست می‌آیند - یا بخشهایی که از نظر استراتژیک نقش مهم و جایگاه ویژه‌ای در اقتصاد کشورهای مذکور دارند.^{۳۰}

در سطح تحلیلی متفاوت از آنچه تاکنون عنوان شد، منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی و تجاری همچنین می‌تواند بصورت یک انتخاب استراتژیک و در قالب سیاست‌ها، تمایلات و اولویت‌های تبیین و تدوین شده از جانب شرکتهای و کارخانه‌های چندملیتی مورد درخواست و حمایت قرار گیرد. در این چارچوب، سیاستهای ایجاد و تحکیم اتحادیه‌های اقتصادی و تجاری منطقه‌ای می‌بایست بر اساس عنوانین و اصول مربوط به همسوس شدن منافع (convergence of the interests) در ابعاد اقتصادی، سیاسی و تجاری میان شرکتهای و مؤسسات چندملیتی و دولتهای متبوعشان مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. شایان ذکر است که اینگونه همسوس شدن منافع میان دولتها و شرکتهای چندملیتی اساساً به منظور حفظ و تقویت توان پاسخگویی کشورها نسبت به تحولات ساختاری و بنیادینی پا می‌گیرد که در سطح سیستم اقتصاد بین‌الملل رخ می‌دهند. این موضوع تنها محدود به کشورهای در حال توسعه نمی‌شود، بلکه حتی در کشورهای بزرگ صنعتی نیز قابل طرح و بررسی می‌باشد. برای نمونه، دوگانگی سیاست تجارت خارجی ایالات متحده در رویکرد به منافع حاصل از منطقه‌ای کردن روابط اقتصاد خارجی خود و همزمان جانبداری از حرکت به سوی جهانی شدن

○ در سطح روابط اقتصادی و تجاری بین‌الملل، منطقه‌ای شدن بر تمرکز نامتجانس روابط و تحرکات اقتصادی در درون یک محدوده جغرافیایی پایه‌ریزی می‌شود.

اقتصاد بین‌الملل را می‌بایست به نوعی نتیجه هماهنگ شدن و آماده‌سازی روند سیاست داخلی این کشور نسبت به تحولات و تغییرات اقتصادی و تجاری بین‌المللی و در جهت پاسخگویی به مسئله تحولات و افول نسبی جایگاه قدرت رقابت اقتصادی و تولیدی این کشور در سطح سیستم اقتصاد بین‌الملل دانست. ^{۳۱} چنین دیدگاهی توسط برخی از صاحب‌نظران شناخته شده اقتصاد بین‌الملل و متخصصان سیاست اقتصاد خارجی ایالات متحده ارائه گردیده است. باید یادآور شد که دوگانگی سیاست اقتصادی و تجاری خارجی آمریکا را در تمایل به سمت منطقه‌ای کردن روابط خود در حالی که این کشور از سردمداران اصلی جهانی کردن اقتصاد بین‌الملل می‌باشد بویژه می‌توان در بخش‌های مهمی چون صنایع پوشاک، فولاد و اتومبیل‌سازی مشاهده کرد. ^{۳۲}

از سوی دیگر، باید اذعان داشت که اساساً پی‌گیری اهداف مربوط به افزایش میزان قدرت و سطح رقابت اقتصادی کشورها در سیستم بین‌الملل سبب ایجاد و تشدید شرایط ناگوار، ناامن و نامطمئن اقتصادی و تولیدی شده است. اینگونه شرایط و زمینه‌های منفی می‌تواند به نوعی بحرانهای بزرگ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای بویژه در کشورهای در حال توسعه و کشورهای کمتر توسعه‌یافته و حتی در سطحی محدودتر در کشورهای صنعتی، به دنبال داشته باشد. ^{۳۳} تحولات تکنولوژیکی و اهمیت فزاینده نقش اطلاعات و سیستم‌های اطلاع‌رسانی و ارتباطات و نیز روند گسترش سیستم‌ها و شبکه‌های رایانه‌ای همگی سبب ایجاد موقعیت خاص و پیچیده‌ای شده‌اند که بر اساس آن، قدرت اقتصادی و سطح رقابت‌پذیری اقتصادی و تولیدی بسیار کمتر از گذشته به نیروی کار انسانی و برعکس بیش‌ازپیش به شکل‌گیری و توسعه توان بهره‌مندی از رایانه‌ها و دیگر روبات‌های صنعتی بستگی پیدا کرده است. ظهور چنین موقعیت خاص و پیچیده‌ای سبب کاهش نسبی اما بی‌وقفه کیفیت و سطح زندگی بخش قابل توجهی از کارگران و نیروی کار انسانی خصوصاً در کشورهای در حال توسعه و حتی در کشورهای بزرگ صنعتی شده است. لذا، افزایش نرخ

بیکاری و ناهماهنگی‌ها و اوضاع آشفته‌ای که در جریان تحولات مربوط به روند جدید و استراتژیک ایجاد ارزش‌های افزوده اقتصادی و تجاری از طریق گسترش به کارگیری قدرت رایانه‌ها و روبات‌ها پدیدار گشته مشکلات فراوان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را به دنبال داشته است. ^{۳۴}

دقیقاً در راستای پاسخگویی به بخشی از اینگونه مشکلات و معضلات و اثرات سوء جهانی شدن اقتصاد است که دولتها - تقریباً تمامی دولتها - البته در سطوح مختلف، تصمیم گرفته‌اند به نوعی در جهت حمایت از اقتصاد داخلی خود در مقابله با تحولات و نتایج روند جهانی شدن اقتصاد بکوشند. پیشبرد اهداف مربوط به حمایت از اقتصادهای ملی که از قدرت رقابت پایین‌تری برخوردارند می‌تواند از طریق ایجاد و افزایش محدودیتها و ممنوعیت‌های مرزی و گمرکی بر سر راه رقابت آزاد جهانی اعمال گردد. توجهات و استدلالهای زیربنایی ارائه شده از سوی هواداران و دانشمندان متمایل به روند منطقه‌ای کردن روابط اقتصادی و تجاری اساساً متکی بر اصول مربوط به تئوری‌های جدید «رقابت ناقص» می‌باشد. این دسته نظریه‌های اقتصادی در پی توجیه نوعی حمایت برگزیده و منتخب (selective protection) و سیاست صنعتی حفاظت از تولیدات داخلی به نفع صنایع ملی هستند که از قدرت اقتصادی و سطح رقابتی نسبی پایین‌تری برخوردارند.

در اینجا پیش از بیان سایر اثرات منفی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از توسعه روند جهانی شدن اقتصاد، لازم است تا بطور خلاصه اصول بنیادین تئوری‌های جدید رقابت ناقص بیان گردد. اساساً این تئوری‌ها مدعی‌اند که در حال حاضر تولید بسیاری از محصولات، کالاها و خدمات در سطح جهان به وسیله صنایع و سیستم‌هایی صورت می‌گیرد که در شرایط کامل رقابت آزاد و برابر قرار نداشته‌اند. بنابر دیدگاههای اقتصادی کلاسیک و نئوکلاسیک، شرایط رقابت کامل اقتصادی و تولیدی آزاد و برابر تحت الشعاع پاره‌ای از عوامل قرار می‌گیرد: ۱- حمایت دولت‌ها از تولیدات داخلی؛ ۲- ایجاد زمینه‌های سیاسی و دیپلماتیک تقویت قدرت اقتصادی و رقابت تولیدات داخلی در سطح بازارهای جهانی توسط دولتهای متبوع؛

○ تضعیف کثرت گرایی و چندجانبگی در مذاکرات اقتصادی جهانی و برعکس، رشد روزافزون روابط تجاری و اقتصادی منطقه‌ای بیانگر گسترش نوعی مقاومت و ایستادگی در برابر فرایند جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل است.

○ اگر چه پیشرفت‌های مهمی به سمت منطقه‌ای کردن بخش وسیعی از روابط اقتصادی و تجاری بین‌المللی حاصل شده است اما نمی‌توان توسعه جهانی قطعی در سطح ساختارهای پولی و مالی و تولیدی را که سبب ایجاد و تقویت روزافزون پیمانها و اتحادهای جهانی میان دولت‌ها و شرکت‌ها و مؤسسات چند ملیتی می‌شود انکار کرد.

۳- ارائه یارانه‌های متفاوت به نفع کارخانه‌های تولیدی ملی؛ ۴- محدود کردن حضور تولیدات خارجی در سطح بازارهای ملی؛ ۵- فشار دولتها برای باز کردن بازارهای خارجی به روی تولیدات ملی و فشار بر دولتهای خارجی برای کاهش حضور آنها در بازارهای ملی.

فشارها و محدودیتهای ایجاد شده بر سر راه رقابت آزاد و برابر تولیدی و اقتصادی تحت عنوان عوامل زیربنایی نظریه «اقتصاد نردبانی» (scale economies) توصیف و ارزیابی شده است. تئوری‌های جدید رقابت ناقص در مخالفت با استدلالهای لیبرالی و تفکرات اقتصادی کلاسیک و نئو کلاسیک که همگی بر ضرورت رقابت تجاری از طریق بازار آزاد جهانی و با حضور آزاد و بی‌قید و شرط و برابر تمامی کشورهای تولیدکننده تکیه دارند، ضمن تردید در امکان عملی چنین رقابت کامل، آزاد و برابری در سطح سیستم اقتصاد بین‌الملل، به توسعه دیدگاه و استدلال مربوط به امکان ایجاد رقابت اقتصادی و تجاری کامل، آزاد و برابر در سطح منطقه‌ای (و نه در سطح جهانی) پرداخته‌اند. به بیانی دیگر، نظریه‌های جدید اقتصادی رقابت ناقص به کار بست استدلالها و نظریه‌های اقتصادی لیبرال، کلاسیک و نئو کلاسیک در رابطه با منافع غیر قابل انکار رقابت تجاری در سطح بازار آزاد منطقه‌ای اهتمام ورزیده‌اند. این تئوری‌ها اصل بازار آزاد و رقابت آزاد کالاهارا قبول دارند مشروط به اینکه در محدوده اتحادیه تجاری و اقتصادی منطقه‌ای اعمال گردد. در این راستا، یادآوری این نکته نیز ضروری می‌نماید که تئوری‌های جدید اقتصادی رقابت ناقص، بر نقش مداخله‌گر ایانه، فزاینده و بسیار مؤثر اقتصادی دولت خصوصاً در سطح منطقه‌ای تکیه و افر دارند. در همین چارچوب است که ایجاد بلوک‌ها و اتحادیه‌های اقتصادی و تجاری منطقه‌ای از طریق تئوری‌های جدید اقتصادی رقابت ناقص پیشنهاد می‌شود. هدف عمده از ایجاد و توسعه اتحادیه‌ها و بلوک‌های اقتصادی منطقه‌ای که زیربنای حرکت به سوی منطقه‌ای کردن روابط تجاری و اقتصادی را تشکیل می‌دهند ایجاد آشتی میان اهداف کمابیش متضاد زیر در سطح سیستم اقتصاد بین‌الملل می‌باشد:

۱- گسترش هر چه بیشتر منافع و امتیازات حاصل و پیش‌بینی شده از تقسیم بین‌المللی کار و تخصص‌یابی انعطاف‌پذیر (flexible specialisation) که زیربنای استدلالات تئوری‌های اقتصادی کلاسیک و نئو کلاسیک را در بیان منافع و ضرورت بازار تجارت آزاد جهانی تشکیل می‌دهند؛ و

۲- حمایت از صنایع و تولیدات داخلی و منطقه‌ای که قدرت اقتصادی و سطح توان رقابتی نسبتاً پایین‌تری دارند.^{۳۵}

از سوی دیگر، روند جهانی شدن اقتصاد در بعضی از ابعاد، سبب کاهش نقش و قدرت سیاسی دولت نیز شده است. علیرغم این که جهانی شدن اقتصاد در پی ارائه راهکارهای مناسب برای مقابله با شماری از مشکلات اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی می‌باشد که همگی مدیریت و هدایت دستجمعی و حتی نوعی آئین کار جهانی را طلب می‌کنند اما همزمان و در بعضی از زمینه‌ها، رشد و گسترش روند جهانی شدن به تضعیف یا حتی نفی شماری از منافع و امتیازات سیاسی و حاکمیتی دولتهای ملی انجامیده است.

بدین ترتیب و از دیدگاه فوق، روند جهانی شدن اقتصاد همچنین می‌تواند بر انگیزنده روند منطقه‌گرایی اقتصادی در قالب یک عکس‌العمل سیاسی باشد؛ چه، در مقایسه با روند جهانی شدن اقتصاد، منطقه‌گرایی اقتصادی و سیاسی وسیله و شیوه سیاسی قابل توجهی است که از طریق آن می‌توان سهلتر و گسترده‌تر اقدام به تأسیس نهادهای ضروری اداره کننده و تنظیم‌کننده روابط سیاسی و اقتصادی در سطح منطقه برای حفظ منافع مشترک و متقابل کشورهای عضو نمود بدون اینکه نتایج منفی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهانی شدن را به دنبال داشته باشد. در یک کلام منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری از یک سو در پی تأمین نیازهای جدید سیستم بین‌المللی است، نیازهایی که انتظار می‌رفت روند جهانی شدن اقتصاد جوابگوی آنها باشد. و از سوی دیگر، برخلاف روند جهانی شدن اقتصاد، منافع ملی کشورها را در درون یک اتحادیه منطقه‌ای همچنان حفظ می‌کند.^{۳۶}

علیرغم اینکه جهانی شدن اقتصاد می‌بایستی علی‌القاعده تقویت‌کننده منطق و اصل همکاری

اقتصاد و منطقه‌گرایی روابط اقتصادی و تجاری بین‌المللی را نادیده بگیریم و به آینده تفاهم و همسویی آنها خوشبین باشیم.

بر این اساس می‌توان انتظار داشت که سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل در آینده شاهد درگیری‌ها و جدالهایی میان بلوک‌های اقتصادی و تجاری جهان باشد و تصور يك جهان تك قطبی تحت حاکمیت یگانه سرمایه‌داری لیبرال چیزی بیش از يك رؤیا نیست. اگر تنازعات سیاسی و اقتصادی و نظامی اواخر قرن نوزدهم، و اوائل قرن بیستم که به بروز جنگ جهانی اول و دوم انجامید همگی از دل تضاد میان اقتصاد ملی کشورها برخاست بحران نظم سیاسی و سیستم اقتصاد سیاسی بین‌المللی که خصوصاً از اوائل دهه ۱۹۷۰ و به دنبال افول نسبی قدرت جهانی آمریکا رشد فزاینده‌ای یافته است، با دسته‌بندی کشورها و قدرتهای اقتصادی در درون بلوک‌های منطقه‌ای می‌تواند عمق و گسترش بیابد و تبدیل به جنگهای اقتصادی میان آنها گردد.

یادداشتها

1. Pierre Velts, "Une organisation géoéconomique à niveaux multiples", *politique étrangère*, 62(2), été 1997, pp. 265-276.
2. Jagdish Bhagwati and Arvind Panagariya (eds), *The Economics of Preferential Trade Agreements*, Washington, D.C., The AEI Press, 1996.
3. A.S. Bhalla and P. Bhalla, *Regional Blocs: Building Blocks or Stumbling Blocks?*, New York, St Martin's Press, 1997.
4. Christian Deblock and Dorval Brunelle, "Une intégration régionale stratégique: Le cas nord - américain", *Etudes internationales*, XXIV (3), septembre 1993, pp. 595-629.
5. Robert O. Keohane and Joseph S. Nye, *Power and Interdependence*, 2nd Edition, Glenview, Scott, Foresman and Company, 1989, pp. 250-251; Robert Wade, "Globalization and Its Limits: The Continuing Economic Importance of Nations and Regions", in Suzanne Berger and Ronald Dore (eds), *Convergence or Diversity? National Models of Production and Distribution in A Global Economy*, Ithaca, Cornell University Press, 1996, pp. 62-93; Richard O'Brien, *Global Financial Integration: The End of Geography*, London, Pinter for RIIA, 1994, pp. 3-6; Kenichi

بین‌المللی برای حل مشکلات سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی مشترک جهانی باشد، منطقه‌گرایان اقتصادی و تجاری مدعی آنند که می‌توانند در جهت حل اینگونه مشکلات در سطح منطقه قدم بردارند بدون اینکه به منافع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ملی کشورهای عضو لطمه‌ای بخورد. چنین استدلالهایی در پی تقویت و بازسازی امتیازات، هنجارها، قوانین و ساختارهای منطقه‌ای که بطور مشترک از سوی اعضا پذیرفته شده باشد برآمده‌اند تا به نوعی آنها را جایگزین امتیازات، هنجارها، قوانین و ساختارهای برخاسته از روند جهانی شدن اقتصاد کنند.

در چنین چشم‌انداز و چارچوب دیالکتیکی است که منطقه‌گرایی اقتصادی در قالب يك مدل کارآمدتر و عملی‌تر، حداقل در کوتاه و میان‌مدت، رخ می‌نماید. زیرا اساساً با به کارگیری این مدل می‌توان به نوعی میان‌گرایی‌ها و فشارهای غیرقابل‌گریز اقتصادی و فن‌آوری بازار که در جهت حرکت به سمت اتحاد بین‌المللی و جهانی شدن اقتصاد است از يك سو، و گرایش‌ها و فشارهای آشکاری که به سمت پراکندگی منطقه‌ای در حال پا گرفتن است از سوی دیگر، آشتی و تفاهم لازم را فراهم کرد. گروهی از نویسندگان معتقدند که می‌توان انتظار داشت که از تضاد و تقابل میان گرایش‌هایی که در جهت جهانی شدن اقتصاد از يك سو و منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری از سوی دیگر وجود دارد کاسته شود.^{۳۷} اما نویسنده مقاله حاضر نسبت به چشم‌انداز و احتمال بروز و تقویت چنین تفاهم و آشتی متقابلی میان این دو گرایش متضاد همچنان بدبین است. ما می‌پرسیم چگونه ممکن است، در عمل یا حتی در تئوری، زمینه‌های تفاهم و آشتی میان این دو نوع گرایش متضاد فراهم شود در حالی که اساساً منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری بیش از پیش به سمت گسستگی و پراکندگی روابط اقتصادی و تجاری بین‌المللی در حرکت است و برعکس روند جهانی شدن اقتصاد بر اتحاد، یگانگی و هم‌رنگی این روابط بنیان نهاده شده است. در عمل، هیچ‌یک از استدلالها و نظریه‌پردازی‌هایی که تا به حال در این راستا ارائه شده است به ما اجازه نمی‌دهد که به راحتی شکاف ساختاری و دیالکتیکی موجود میان جهانی شدن

○ هواداران جهانی شدن اقتصاد به هیچ‌وجه قادر نیستند مکانیزم‌هایی عملی عرضه دارند که بتواند به نوعی خطرات و نتایج و تأثیرات منفی اجتماعی - اقتصادی حاصل از ورود به حیطه اتحاد اقتصادی جهانی را بویژه در مورد کشورهای در حال توسعه کاهش دهد.

- 1996, pp. 1-18 (p.2).
15. J. Plano and R. Olton, **The International Relations Dictionary**, 4rd Edition, Oxford, ABC-Clio, 1988, p. 306.
16. Alexander Wendt, "Anarchy Is What the State Makes of It: The Social Construction of Power Politics", **International Organization**, 46(2), 1992, pp. 391-425.
17. Albert Fishlow and Stephan Haggard, **The United States and the Regionalization of the World Economy**, Paris, OECD, 1995, p. 12.
18. United Nations, **Regional Trading Blocs: A Threat to the Multilateral Trading System**, New York, United Nations, Department of International Economic and Social Affairs, 1990.
- حذف حقوق گمرکی و قوانین مربوط به تعیین سهمیه در درون منطقه اقتصادی سبب ترویج و تسریع ایجاد روابط و جریانهای جدید مبادلات تجاری و اقتصادی میان کشورهای عضو می گردد. اما این حالت تخریب مبادلات تجاری و اقتصادی را در خارج از منطقه مورد نظر به دنبال خواهد داشت، زیرا سبب هدایت و گسترش مبادلات و روابط تجاری و اقتصادی در میان کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی می گردد، روابط و مبادلاتی که قبلاً میان کشورهای عضو این اتحادیه و کشورهای غیر عضو وجود داشته است. از این پس کشورهای غیر عضو مجبورند در روابط تجاری و اقتصادی خود با اعضای اتحادیه اقتصادی با موانع گمرکی جدیدی که در مواردی گسترده تر و سخت تر از پیش اند دست و پنجه نرم کنند.
19. Jeffery J. schott, "Trading Blocs and the World Trading System", **The World Economy**, 14, 1991. pp. 1-17.
20. D. Greenaway, T. Hyclak and R. J. Thornton (eds), **Economic Aspects of Regional Trading Arrangements**, New York University Press, 1989; J. D. Hansen, M. Heinrich and J. V. Nielson, **An Economic Analysis of the EC**, London, McGraw, 1992; M. Wise and R.A. Gillb, **From Single Market to Social Europe: The European Community in the 1990s**, London, Longman, 1993.
21. Jagdish Bhagwati and Arvind Panagaria, **The Economics of Preferential Trade Agreements**, Washington, D.C., The AEL Press, 1996, p.4; Edward D. Mansfield and Helen V. Milner, "The Political Economy of Regionalism", in Edward D. Mansfield and Helen V. Milner (eds), **The Political Economy of Regionalism**, New York, Columbia
- Ohmae, **The Borderless World**, London, Fontana, 1991, pp. 1-4.
6. OECD, **Globalization of Industrial Activities**, Paris, OECD, 1994, p.11; T. Bayoumi, "The Postwar Economic Achievements", **Finance and Development**, June 1995, p. 50.
7. Frederique Sachwald, **Les défis de la mondialisation: innovation et concurrence**, Paris, Masson, 1994, pp. 3-9.
8. A. MacEwan, "Globalization and Stagnation", in R. Miliband and L. Panitch (eds), **Between Globalization and Nationalism**, **Socialist Register**, 30, 1994, p. 130.
9. Paul Krugman, "Past and Prospective Causes of High Unemployment", **Economic Review**, 70 (4), 1996, pp. 342-358.
10. A. Glyn and B. Sutcliffe, "Global but Leaderless? The New Capitalist Order", in R. Miliband and L. Pantich (eds), **New World Order**, **Socialist Register**, London, Merlin Press, 1992, p. 77; V.C. Simoes, "Going Global or Going European? The Case of Portugal", in M. Humbert (ed), **The Impact of Globalization on Europe's Firms and industries**, London, Pinter, 1993, pp. 152-153.
11. Kevin R. Cox, "Globalization and Its Politics in Question", in Kevin R. Cox (ed), **Spaces of Globalization: Reasserting the Power of the Local**, New York, The Guilford Press, 1997, pp. 1-19. Geoffrey Garret, "Capital Mobility, Trade, and the Domestic Politics of Economic Policy", in Robert O. Keohane and Helen V. Milner (eds), **Internationalization and Domestic Politics**, Cambridge, Cambridge University Press, 1996, pp. 79-107. John G. Ruggie, "At Home Abroad, Abroad at Home: International Liberalization and Domestic Stability in the New World Economy", **Millennium: Journal of International Studies**, 3, 1995, pp. 309-322.
12. United Nations Conference on Trade and Development (UNCTAD), **World Investment Report**, 1996, pp. 2-3.
13. InterAmerican Development Bank, **Informe Mercosur**, No.1, 1997, p.3.
14. Gordon Mace and Jean - Philippe Therien, "Introduction: Foreign Policy and Regionalism in the Americas", in Gordon Mace and Jean-Philippe Therien (eds), **Foreign Policy and Regionalism in the Americas**, Boulder, London, Lynne Rienner Publisher,

○ روند جهانی شدن اقتصاد سبب بروز دو پدیده کاملاً متضاد می گردد: از يك سو باعث تقویت و گسترش اتحاد اقتصادی و سیاسی کشورها در درون سیستم بین المللی می شود و از سوی دیگر منجر به بروز یا تشدید بی ثباتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در درون کشورهای عضو خواهد گردید.

○ دستور کار منطقه‌ای
کردن روابط اقتصادی و
تجاری عبارات است از
حفاظت از بخشی از
تولیدات و محصولات ملی
کشورهای ذی ربط - یعنی
تولیدات و محصولات
کاربری که اساساً با
بهره‌مندی از نیروی کار
انسانی بیشتر به دست
می‌آیند - یا بخشهایی که از
نظر استراتژیک نقش مهم و
جایگاه ویژه‌ای در اقتصاد
کشورهای یادشده دارند.

Worker, Washington, D.C., Brookings Institution, 1997, pp. 1-14.

32. Anne O. Krueger, **The Political Economy of American Trade Policy**, Chicago, The University of Chicago Press, 1996, pp. 3-9.

33. Dani Rodrik, "Sense and Nonsense in the Globalization Debate", **Foreign Policy**, 107, Summer 1997, pp. 19-37.

34. William Greider, **One World, Ready or not: The Manic Logic of Global Capitalism**, New York, Simon & Schuster, 1997, pp. 3-11; Paul Krugman and Robert Lawrence, "Trade, Jobs and Wages", **Scientific American**, 270(4), April 1996, pp. 13-19.

35. Wiesław Michalak, "The Political Economy of Trading Blocs", in Richard Gibb and Wiesław Michalak (ed), **Continental Trading Blocs: The Growth of Regionalism in the World Economy**, Chichester, John Wiley & Sons, 1994, pp. 37-74.

همچنین برای مطالعه بیشتر پیرامون ابعاد تئوری‌های جدید اقتصادی رقابت ناقص که خصوصاً در ایالات متحده آمریکا منتشر شده‌اند ر.ک. به:

A. Dixit and V. Norman, **Theory of International Trade**, Cambridge, Cambridge University Press, 1980; W. Ethier, "National and International Returns to Scale in the Modern Theory of International Scale", **The American Economic Review**, 72, 1982, pp. 389-405; Paul Krugman, **Rethinking International Trade**, Cambridge, MIT Press, 1990; Paul Krugman, "Does the New Trade Theory Require a New Trade Policy", **The World Economy**, 15, 1992, pp. 423-441; K. Lancaster, "Intra-Industry Trade Under Perfect Monopolistic Competition", **Journal of International Economics**, 10, 1980, pp. 151-175; Laura d'Andra Tyson et al., **The Dynamics of Trade and Employment**, Cambridge, Mass., Ballinger, 1988; Laura d'Andra Tyson, **Who's Bashing Whom?: Trade Conflict in High - Technology Industries**, Institute for International Economics, Washington, D.C., 1994.

36. Marjan Svetlicic, "Challenges of Globalisation and Regionalisation in the World Economy", **Global Society**, 10(2), 1996, pp. 107-123.

37. Stephen Gill, "Restructuring Global Politics: Trilateral Relations and World Order After the Cold War", Toronto, York University, CISS Working paper Septembre 1992.

University Press, 1997, pp. 1-20.

22. Kieth Stiles, "Negotiating Institutional Reform: The Uruguay Round, The GATT, and the WTO", **Global Governance**, 2, 1996, pp.119-148.

23. L'OMC, **Le régionalisme and le commerce mondial**, Geneve, Organisation mondiale du commerce, 1995, pp. 1-17.

24. Andrew Wyatt-Walter, "Regionalization, Globalization and World Economic Order", in Louis Fawcett and Andrew Hurrell (eds), **Regionalism in World Politics**, Oxford, Oxford University Press, 1995, pp. 58-91.

25. Robert O. Keohane, "Institutionalist Theory and the Realist Challenge After the Cold War", in David Baldwin (ed), **Neorealism and Neoliberalism**, New York, Columbia University Press, 1993.

۲۶. برای بررسی ریشه‌ها و ابعاد تئوری همکاری کثرت‌گرا، ر.ک. به:

Stephen D. Krasner, **Defending the National Interest**, Princeton, Princeton University Press, 1978; Robert O. Keohane, **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**, Princeton, Princeton University Press, 1984; J. Conybeare, "Public Good, Prisoners Dilemmas and the International Political Economy", **International Studies Quarterly**, 28(1), 1984; Kenneth Oye, **Cooperation under Anarchy**, Princeton, Princeton University Press, 1986; A. Stein, "The Hegemons Dilemma", **International Organization**, 38 (2), 1984; Robert Gilpin, **The Political Economy of International Relations**, Princeton, Princeton University Press, 1987.

27. Jeffrey Sachs, "International Economics: Unlocking the Mysteries of Globalization", **Foreign Policy**, 110, Spring 1998, pp. 97-111.

28. J. Naisbitt, **Global Paradox**, London, Nicholas Publishing, 1994, pp. 22-24.

29. Helen Milner, **Resisting Protectionism: Global Industries and the Politics of International Trade**, Princeton, Princeton University Press, 1995, pp. 2-11.

30. Jeffrey Frieden, "Invested Interests: The Politics of National Economic Policies in a World of Global Finances", **International Organization**, 45(3), 1991, pp. 425-452.

31. William Cline, **Trade and Wage Inequality**, Washington, D.C., Institute for International Economics, 1997, pp. 33-59; Susan Collins (ed), **Trade and American**